

عدالت اجتماعی

از دانشمند معظم
جناب آقای راشد:

در این بحث بهترین اسلوب، اثر عدالت اجتماعی و سایر در مجرای فطرت و هماهنگی با نظم و قانون عمومی عالم و پایبند بودن با اصول و قوانین دینی و ضرر انحراف از مجرای فطرت و عدالت مورد بحث قرار گرفته است در ذیل مقال هم یکی از مطالب مفید و حساس در پیرامون تحلیل و تجزیه اثر نعمت و بلا در افراد مختلف، و اینکه چرا گاهی اخیار و اولیاء خدا گرفتارند، و گاهی در آسایش و رفاه، و همچنین مردم بد کار و منحرف گاهی متعمم، و زمانی بیلاورنج دست بگریبانند و اثر ایندو بر روی این دودسته، مطرح شده است و راستی میتوان این بحث را یکی از عمیقترین و عالیترین بحثهای اخلاقی و اجتماعی معرفی کرد امید است منشأ اثر تبلیغی و تربیتی زیادی در جامعه قرار گیرد.

مکتب تشیع

عدالت و حق و انسانیت از اموری است که هر کس متصف بدینها باشد، مردم از او پیروی میکنند.

اینجانب نزدیک به نیم قرن از حوادث این جهان را دیده‌ام؛ این مدت برای عالم و خدا کوتاه است، اما برای ما آدمیان نسبتاً مدت درازی است. آنچه در اول عالم رخ خود ازستم و جور مردم بر یکدیگر و نزاعها و دعواها و کشتن و بستن‌ها و انواع اعمالی که منافی با زندگی سالم می‌باشد، میدیدم و می‌شنیدم، اکنون هم بی‌کم و بیش از شهروده و مرکز و بیابان می‌شنوم و میخوانم؛ با خودم میگویم: زمین پنجاه بار بدور خورشید و در حدود هیجده هزار و بیست و پنجاه بار بر گرد خودش چرخید، و این همه حوادث رخ داد، جهان از هم پراکنده، بهم پیوست. مردم بی‌خبر، از همه چیز باخبر گشتند، موهای سیاه سپید و استخوانهای محکم سست و قامت‌های راست کمان گشت، اما حالات و اخلاق ما مردم هم چنان عوض نگشت، و بمعنی زندگی نزدیک نشدیم، این امریست که حقیقتاً این بنده را رنج میدهد.

ممکن است بگوئید گناهکاری لازمه زندگی فرزند آدم است. این تا حدی صحیح است و متوجه خطیئه اول و آیه **فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى** هستیم ولی نه تا این اندازه، زیرا آیه **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**

نیز داریم، خدای میفرماید: ما آدمی را در بهترین صورتی موزون آفریدیم ثم **رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**، معلوم میشود. انسان در اصل خلقت معتدل آفریده شده. انسان معتدل باید در زندگی هم راه ساده و معتدل برود و فکر معتدل داشته باشد و با هم دیگر بتوانند نیکو زندگی کنند و اگر

انحراف و اعوجاج در مردم زیاد گشت باید دانست که آن امریست عرضی و در اثر آن امر عرضی است که خدای آنها را بدرکات پست میاندازد و از طرفی چون استعداد و طبایع انسانی در افراد متفاوت است رهبران و پیغمبران چاره‌ای ندارند، جز آنکه تابع استعداد و عقول مردم بوده باشند **كلم الناس على قدر عقولهم** معینا انسان متأثر میگردد که بعضی از اوقات هنوز یک روش فکری از دماغ زائیده نشده باید در همان دماغ دفن شود مانند عهد جاهلیت که بعض پدران دختران را از جهالت زنده بگور میکردند، که قرآن درباره آنها فرموده:

واذا له و وودة سئات باي ذنب قتلت روزی بیاید از آن دختری که زنده بگور گشته پرسیده شود: بموجب چه گناهی کشته شدی؟ آنها بموجب ترس از جهل محیط انکار آنرا می‌کردند.

و چه بسا دختران از ترس جهل محیط فکر زنده بگور رفتن را داشتند،

تا کی باید دوره جاهلیت بگذرانیم؟ و خدای فائق الاصباح کی از این شب دیجور، صبح روشن ما را بیرون خواهد آورد؟ نمیدانم. اما درد این است که این شب دیجور همچون جهنم دوزخیان در داخل وجود خود ماست. اگر شب و ظلمتی خارج از وجود ما می‌بود ممکن بود گردش روزگار آنرا از میان ببرد، و روز روشنی بیاورد، اما اگر شب و ظلمت ناشی از وجود خود انسان گشت، تغییر نخواهد کرد، مگر روحیه خود مردم تغییر کند **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا** اما با انفسهم خدا وضع مردمی را تغییر نمیدهد تا مردم حالات و وضع روحی خود را تغییر ندهند. تغییرات ظاهری فایده ندارد

لهذا در این آیه نفرمود: **حتی یغیروا** اما **بیلا دهم ما بثیا بهم ما بدورهم** خدا وضع مردمی را تغییر نمیدهد تا آنها شهرها یا جامه‌ها یا خانه‌های خود را تغییر ندهند، فرمود: **حتی یغیروا** اما **بأنفسهم** تا افکار مردم تغییر نکند ممکن نیست وضع زندگی آنها تغییر کند. جامعه‌هائی که جلو رفتند اول فکر و منطق و نحوه استدلال و قضاوت آنها درباره خوبی و بدی و ارزش امور در نزد آنها تغییر کرد.

بعضی از مردم نوعی فکر میکنند، یعنی برای فهمیدن يك مطلبی از يك جور مقدمات شروع میکنند بعضی مردم نوعی دیگر، یعنی برای فهمیدن همان مطلب از مقدمات دیگری شروع میکنند، گفتم منطق تغییر کرد. منطق همان طرز تفکر و طرز استدلال است.

بعضی از مردم بحقیقت و واقع عالم مینگرند، وسعی میکنند آنچه که در بیرون وجود آنهاست و حقیقت است و خدا آفریده آن را بشناسند و دریابند و مقدمات علمی خود قرار دهند. بعضی فقط در داخل وجود خود کار میکنند، بخيال خود چیزهائی تصور میکنند و همانها را مسلم دانسته و مقدمه علمی قرار میدهند، و روی همانها استدلال میکنند، همچنین است نحوه استدلال و قضاوت مردم درباره خوبی و بدی: بعضی از مردم چیزی را خوب میدانند. بعضی دیگر آنرا خوب نمیدانند همچنین در مورد بدی ارزش امور در نزد مردم یکسان نیست. امر مهم چیزی است که اثری در زندگی آدم داشته باشد.

چنانچه معلوم گشت جامعه‌هائی که جلو رفتند، اول فکر و منطق و نحوه استدلال و قضاوت آنها درباره خوبی و بدی و ارزش امور تغییر کرد.

البته موجب این تغییر نویسندگان شدند. کسانی پیدا شدند، نوشته و مردم را بیدار کردند، اما روح خود مردم آماده و مستعد بود بکمک آنها برخاست و گرنه تا عقول شنوندگان گویندگان رایاری نکند، از گوینده یا نویسنده کاری ساخته نیست.

در بعضی از جامعه‌های دیگر ممکن است نویسنده یا گوینده ای پیدا شود. اما غریب بماند و عقل شنونده اورا رایاری نکند، مهم این است که اگر کسی خوب میگوید دیگران هم خوب بشنوند و **ما تَشَاوُنَ الْاِنَانِ** **يَسَاءُ، اَللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** میتوان سخن درست و خوب گفت اما باید دید میتوان درست و خوب شنید؟ بهمین جهت است که باز بسیاری از مطالب را همچنان در زمین دل مدفون میگردانم گاهی با خود فکر میکنم همچنانکه در روی این زمین که مادر رویش زنده گی میکنیم رستاخیزی است؛ هنگامیکه در صورت میده میشود آنچه که در این زمین هست بر میخیزد و ظاهر میشود

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زَلْزَالَهَا وَاخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَنْقَالَهَا وَاَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا و منذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها

روح هر آدمیزاد هم زمینی است و چه بسیار قبرها که در این زمین است. و فکرها و اندیشه‌ها که در آن گورستان‌ها سر بخاک روح فرو برده اند برای آن خاکی هم که از جوهر روح میباشد و مجازاً تعبیر به خاک کردیم رستاخیزی خواهد بود و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج له يوم القيامة

کتاباً بِلِقَاءِ مَنْشُورِا .

گاهی بنظر میرسد اقلادرسی از برای مردم گفته شود، پاره‌ئی از حقایق اجتماعی که عقل مردم آنها را تصدیق میکند و نص قرآن هم بر

آنها وارد شده بیان شود، شاید آنها در مردم اثری کند بدین جهت بنظرم رسید در این مقال چهار آیه از قرآن کریم یاد آوری کنم :

۱- سوره فاطر - ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا - یعنی خدا آسمان ها و زمین را نگه میدارد که از جای خود حرکت نکنند .

۲- سوره فرقان: **وخلق كل شيء فقدره تقديراً** - یعنی خدا هر چیز را آفرید و برای آن اندازه خاصی معین فرمود .

۳- سوره آل عمران میفرماید : **اشهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط** یعنی خدا گواه است که جز خودش خدائی نیست و فرشتگان نیز گواهند در حالی که جهان را بعدالت برپا داشته است .

۴ - در سوره فاطر میفرماید : **فان تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا** یعنی هرگز در سنت خدا تغییر و تبدیلی نخواهی یافت ، از این چهار آیه می فهمیم که اولایک قدرت بر تمام جهان مسلط است و هر موجود را بجای خود و همه جهان را مجموعاً نگهداری میکند ، **ثانیا** هر موجودی با اندازه معینی و ادارای استعداد خاصی آفریده شده و مناسب با حد خود ، در مکان مخصوصی قرار داده شده و دارای مزایای معینی است **ثالثا** میان موجودات ، از كوچك و بزرگ بقانون عدالت توازن و الفت برقرار گشته که از مجموع آنها واحدی بنام جهان تشکیل شده و همه دارای يك نظم و يك روشند که همان قانون جهان یا سنت خدا نا میده میشود . **رابعا** - سنت خدا که قوانین عالم باشد ثابت است و هرگز در آنها تغییر و تبدیلی رخ نمیدهد ، این مطالب را نه فقط از همین چهار آیه کتاب آسمانی میفهمیم ، بلکه تجربه و مطالعه در احوال موجودات

جهان و حاصلی که از این مطالعه و تجربه بدست می‌آید، و بنام علم و حکمت و فلسفه نامیده میشود، همه این مطالب را تأیید میکند، در این جهان بی‌منتها با این همه موجودات بیرون از شمار و مختلف از حیث طبع و شکل و وزن و حجم لامحاله قدرتی هست که همه اینها را نگهداری میکند، و خلقتی هست که هر یک از اینها را اندازه گیری کرده و بظرفیت خاصی بوجود آورده و می‌آورد و عدالتی هست که هر کدام را در حد خود حفظ میکند و بکمال لایق بآن میرساند، و توازن و اعتدال را میان همه محفوظ میدارد و همه را با هم الفت و وحدت میدهد، و این قوانین لامحاله ثابت و تغییر ناپذیر است. در نظم جهان تغییری رخ نمیدهد، و گرنه هر گاه در این اصول و قوانین تغییری رخ میداد، در نظم جهان خلل پدید می‌آمد، این مطالب را هم از آیات کتب آسمانی و هم از راه عقل و مشاهده احوال موجودات میفهمیم، پس از آنکه این مطالب را فهمیدیم، میگوئیم: ما آدمیان جزئی از این جهانیم، و ناچار محکوم قوانین جهانیم آنچه داریم از این جهان داریم و آنچه میفهمیم از این جهان میفهمیم، و در کار خود باید از جهان سرمشق بگیریم و پیروی کنیم، جهان بقدرت و عدالت برپاست قدرت است که هر جسم را در جای خود نگاه میدارد و آنرا از متلاشی شدن و مضمحل گشتن حفظ میکند. عدالت است که هر جسم را برای آن جسم حفظ میکند و آنرا بکمال لایق بخود میرساند، و در نتیجه این قدرت و عدالت است که هیچ چیز از حد خود تجاوز نمیکند و حد هر چیز برای آن چیز محفوظ میماند. پس در جامعه بشری نیز باید قدرتی باشد که آن جامعه را نگهداری

کند و از پراکنندگی آن جلوگیری نماید و عدالتی باشد که هر طبقه و فرد را در حد خود بگذارد و حد او را برایش حفظ کند، تانه کسی از حد خود تجاوز کند و نه کسی از خود محروم بماند. در جهان قوانینی است ثابت که هر موجودی از آن تخلف کند معدوم میشود، در جامعه بشری نیز همینگونه قوانینی ثابت است که هر جامعه ای آن قوانین را نشناسد و یا بشناسد و از آن پیروی نکند و بفرمانمیرود. حوادث جهان همه بیکدیگر مربوطند و هر يك علت دیگری هستند.

چنانکه وجود فرزندان معلول وجود پدران است و سرما و بارندگی زمستان بخشیکی و سوزندگی تابستان ارتباط دارد، و پستی و بلندی زمینها بطوفانها و زلزله هائی که رخ داده مربوط است باز آن طوفانها و زلزله ها بوضع زمین و آب و هوا و میزان فشار هر يك مربوط بوده است، در اجتماع بشری نیز از صلح و جنگ و جمع و نفاق، و بالا و پائین رفتن جماعات و طبقات، و هر نوع حادثه دیگری، همه بیکدیگر مربوط و بعضی زائیده بعضی میباشند آنها ئیکه منظم فکر کنند و درست بفهمند و در علل قضایانیکو تأمل کنند و همواره بیدار باشند و از اخلاقی که دیده عقل را کور میسازد مانند جاه طلبی شدید و طمع مفرط و شهوت زیاد و حسد و کینه و لجاجت و ستیزه خوئی خویشتن را پاک نگهدارند و از اعمالیکه باعث غفلت میشود مانند ستم و خیانت و دروغ و عیاشی خود را بر کنار دارند، آنها دارای ذکاوت عقل و سلامت طبع خواهند بود، که هر چند سعادت آنها در قله کوهها یا در قعر دریاها باشد آنها بچنگ آورند و اگر در آغوش آنها باشد پیوسته نگهدارند و از کف ندهند.

برعکس آنهاست که قوه تفکرشان ضعیف باشد، و حوصله تأمل و مطالعه و وقت در مطالب و تشخیص حقایق امور را نداشته باشند، و خویشان را با انواع مفاسد اخلاقی آلوده کنند و انواع کارهای زشت مرتکب شوند، و سخنان یاوه و زشت بسرایند؛ نخواهند توانست سعادت بیچنگ آورند، و نه سعادت موجود را نگاه بدارند برای آنکه چون قوه تفکر آنها ضعیف است تشخیص نیک و بد را نمیدهند و نمیتوانند بعلل امور پی ببرند، و عواقب امور را پیش بینی کنند و برای فریب خوردن و گمراه شدن و امور را کج فهمیدن و همیشه پس از گذشتن کارها بحقیقت واقف گشتن و افسوس خوردن آماده اند، و چون مبتلی با انواع صفات مذموم از قبیل حب جاه و شهوت و کینه و حسد هستند، همیشه در کارها تابع صفات خود میشوند که روح آنها را اسیر دارد، نه تابع عقل و مصلحت آنها بوارثانی میمانند که بر سر تقسیم تر که برای آنکه فلان چیز مثلا سهم این یکی شود و فلان سهم آن، در نتیجه داشتن کینه و نداشتن عفو و اغماض بحدی بایکدیگر لجاجت میورزند که حاضرند کلیه اموال موروثی را بحلق و کیل دعاوی و دادرسی و بیگانگان بریزند تا نصیب برادر و خواهری که مورد خشم آنها واقع گشته نگردد، و بعلت اعمال بدی که دارند، همواره بر فتنه و فساد اجتماع میافزایند، و محبت و برادری را از دست میدهند، و در نتیجه خرد را از نعمت عزت و استقلال و شوکت محروم میسازند این است که تا ممکن است از هر راه و بهر وسیله، گاهی با تلاوت آیاتی از قرآن، گاهی با ذکر حکمتهای عقل و اصول اجتماعی که جامعه را عاقل و اخلاقش را پاک و اعمالش را نیکو

گرداند مردم را متذکر میسازم. کثرت تفاوت و اختلاف اینها آنست که میباید و
اما سخنی را که بارها گفته ام باز تکرار می کنم که باید مهر بانی
از دو طرف باشد، خود شنونده هم باید بکمک گوینده برخیزد، و
گرنه از گوینده تنها کاری ساخته نیست؛ قدری آدمی در بی نظمی هائیکه
در زندگی اجتماعی می بیند فکر کند، چرا مردم این اندازه
به هم زور میگویند و چرا یکدیگر تعدی میکنند، وقتی که سخن از
بی نظمی و زور بمیان میآید، فکر مردم بکارهای بزرگ متوجه میشود مثل
دو دسته که بجان یکدیگر ریختند و جمعی را کشتند و مجروح کردند؛ ولی
غالباً، از اختلافات و بی نظمی های کوچک، مفسد بزرگ بر میخیزد
مثلی است، میگویند: «تخم مرغ دزدک، اشتر دزدک میشود»، همین
اختلافها و خطاهای کوچک است که اندک اندک آدمی را بخلافهای بزرگ
میکشاند، لازم یک جامعه و لازم تمدن و لازم شهر یگری این است که:
هر فردی پابند با اصول و حدود و قیودی باشد، آدمی نمیتواند در شهر
و جمعیت زندگی کند و مانند یک حیوان صحرائی مطلقاً آزاد بوده باشد
در قرآن مجید که نزدیک به چهارده قرن از تاریخ آن میگذرد، میفرماید:

اذا قاتلتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل
اگر خواسته باشید قرضی بدهید، دیگری قرض بگیرد؛ اینرا بنویسید
کسی بعدالت این قرارداد را بنویسد و طرفین هم ملزم باشند، آنگاه در ابواب
فقه اسلامی بنگرید و به بینید باب اجاره داریم که آدم یا ملکی را اجاره میکند
یا انسانی را اجیر میکند که فلان کار را با فلان شرایط انجام دهد، باب جعاله
داریم که قرارداد میکند هر که این بار را بردارد و با فلان محل ببرد چیزی معین

باومیدهیم ، باب مضاربه و باب مساقات داریم . ابواب معاملات بسیار است و همه آنها با کمال دقت احکام و شرایطی دارند حالا ، پیش از اسلام چگونه بوده ایم ، درست نمیدانم اما نزدیک به چهارده قرن است که این قوانین مضبوط است .

با این حال در اجتماع مانگاه کنید به بینید گفتگو چقدر زیاد میشود ، گفتگو میان زن و شوهر ، موجر و مستأجر ؛ کارگر و کارفرما در هر مورد و در هر مرحله از چیست ؟ از این است که افراد عادت بزندگی شهری نکرده اند و نمیتوانند خود را محدود و مقید بقیودی که آن کار دارد نمایند حتی در موارد خیلی کوچک و پیش پا افتاده ، مثلاً شما یک آدم کمکی خانه خودتان میآورید . و با اطاق میدهید ، همه گونه ارفاق در باره او میکنید او تا ساعتی که میل داشته باشد میماند آن ساعتی که اراده اش تعلق گرفت میگوید : شناسنامه مرا بدهید که میخوام بروم . شما میتوانید با همین آدم ، از اول قرارداد ببندید ، و آنرا روی کاغذ بیاورید همچنانکه شما مقیدید او را بیجهت بیرون نکنید ، او هم مقید باشد که بیجهت کار شما را زمین نگذارد و بیرون نرود .

باربر میآورید که اثاث شما را ببرد ، ممکن است کمد و آئینه یا ظروف شما را بشکند و اجرت هم بگیرد ، شما ملزم هستید اجرت او را بدهید و او ملزم نیست که اینها را بطوری حرکت دهد و حمل نماید که آسیبی نرساند ، و از قیمت و ارزش آنها کاسته نشود .

بنائی بیاورید که برای شما بنائی کند ، هر جا را خراب کرد هیچ غرامتی ندارد ، مصالح شما از بین رفته دوباره باید مصالح بخرید ، دوباره

اجرت بدهید و از نوبسازید . اینست که سلب می کنند ، بپایین می روند و بوق میزنند .
 در کوچه ها شما نگاه بکنید بچه هائی که پدر آنها متمول میباشند هر کدام دو چرخه میخرند و بوقی بآن می بندند آسایش و امان را از تمام سکنه کرچه سلب میکنند دائما ببالا و پائین میروند و بوق میزنند بچه وسیله میتوان جلو اینکار را گرفت ؟ آیا معنی شهر و معنی زندگی شهری اینست ، کوچه ها از سگهای ولگرد پر باشد شبها تا صبح نمیگذارند مردم بخوابند گاهی در میان همین سگها بیماری هاری پیدا میشود و بکسی حمله میکنند . آدمی چه کار کند آیا با ناخن خودش بچنگ سگها برود یا شکایت بکند و بکجا مراجعه کند . این معنی شهر بودن است مردمی چهارده قرن بر کتاب آسمانی که اینها پیرو آن میباشند بگذرد و این دستورها در آن کتاب و در فقه آنها بوده باشد و مانند مردم وحشی زندگی کنند هنوز مانند مردمی زندگی کنند که در بیابانند و شهری نشده اند و قانون مدون ندارند و حقوق و احکام و قیود هیچ چیز سر آنها نمیشود .
 یکی از گناهان کبیره در اسلام **تعرب بعد الهجرة** (بدوی گشتن بعد از اجتماعی شدن) است .

بعد از آنکه مردم زندگی اجتماعی تشکیل دادند ، اگر خواسته باشند حالت بدوی بخود بگیرند ؛ این از گناهان بسیار بزرگ است کدام يك از شما در مواردی که ذکر شد ، میتواند با قید کتابت و کاتب عدل و دفتر و محضر قرارداد بنویسد و مقید کنید و طرف تخلف نکند و آنرا عملی کند کی میتواند این کار را بکند و آیا معنی زندگی اجتماعی همین است ؟

آن جامعه‌هایی که پیش‌رفته‌اند در آن جامعه‌ها افراد مقید و محدود و منظمند. از همان خورد سالی با همین قیود و با همین عادات بار می‌آیند، پنجرهٔ اطاق را کسی حق ندارد بروی همسایهٔ خود باز کند و مزاحم باشد ولی ما مردم می‌خواهیم منتهای آزادی داشته باشیم و مقید به هیچ قید و مؤدب به هیچ آداب نباشیم مع هذا زندگی اجتماعی خوب هم داشته باشیم چنین چیزی محال است.

در زندگی ما مردم کار کردن ننگ و عار است، هر بچه که با بایش پول داشته باشد، او نباید کار کند. تمام مدت تا بیستان که مدرسه تعطیل است باید مزاحم همسایه‌ها باشد که بابای او پول دارد چرا این بچه‌ها نباید کار کنند؟

هر کدام اینها باید بکاری مشغول باشند، در بزرگترین کشورهای دنیا که امروز دریاها و صحراها را فرا گرفته‌اند بچهٔ بزرگترین فرد متمول در اوقات بیکاری می‌رود کار میکند، در مغازه فروشنده میشود، در فلانجا ظرف‌گیری میکند؛ در فلانجا برای زارع میوه و سیب جمع میکند، و مزد میگیرد، از کاری که خودش کرده و از دسترنج خودش نان می‌خورد در مملکت ما هنوز این مطالب معنی ندارد، و درك آنرا هم نمی‌کنیم معنی حق را ابدآمانی فهمیم، و نمیدانیم که آن یکی دیگر هم حقی دارد؛ و او هم انسان است من حق ندارم هر چه دلم می‌خواهد با کمال آزادی آنرا بکنم، هر وقت دلم خواست کار کنم و هر وقت نخواست کار نکنم با کمال آزادی اینجا بروم آنجا بروم رعایت حق کسی را نکنم همین ما مردمی که اینچنین هستیم، فطرت خود ما حق را درك می‌کند، و بحکم

همان خلقت الهی مجذوب حق میباشد فطرة الله التي فطر الناس علیها لا
تبدیل لخلق الله . ولی در مقام عمل بالعرض این چنین حالت سوئی در
ما پیدا شده .

سبب اینکه با مثال امام حسین سلام الله علیه ارادات میورزیم
چیست ؟ برای اینکه آنها را مرد حق میدانیم ، هر ملتی بمردمی
یا بمردانی ارادت میورزند و عشق و محبت میکنند ، جهتش این است که
آنها را مظهر حق میدانند ، هر چند بین ملتها در مقام ارادت ورزیدن بمردم
اختلافی هست ، این یکی نام عیسی (ع) میبرد ، آن یکی نام موسی میبرد
آن یکی نام بودا میبرد ، دیگری نام علی مرتضی علیه السلام میبرد ، بالاخره
دیگری نام امام حسین میبرد . اما همگی در یک جا متفق میشوند : همه اینها را
دوست میدارند ، برای اینکه اینها را مرد حق و مظهر حق میدانند ، تا
کنون در هیچیک از ملل روی زمین دیده نشده که از یک نفر آدم بدکار استمکار
قدردانی کنند و نسبت باو علاقه بورزند . اگر هم احیاناً مرد بدکاری را بدروغ
در نظر مردم خوب معرفی بکنند و مردم باو جاهلانه ارادت بورزند ، این
ارادت باز بهمان حقیقت و خوبی که گمان کرده اند در آن مورد وجود
دارد میباشد نه بآن شخص بد . از همین جا میفهمیم که جامعه انسانی در مقام
عمل خودشان هر طور باشند ، عموماً آزرسیاه و سفید و سرخ و زرد ، وحشی و
متمدن ، عالم و جاهل ، فقیر و غنی ، همگی بالفطرة بحکم یک فطرت خدا
دادی عاشق یک امرند که آنرا بنام حق یا حقیقت میخوانند ، و آثار آن
عدالت است ، انصاف است ، راستی و درستی است و از خود گذشتگی و خیر
خواهی است ، و محدود بودن و مقید بودن و ملزم بودن ، حقوق دیگران را

رعایت کردن المسلم من مسلم المسلمون من یدوه و لسانه باید بفهمیم این اجماع و اتفاق در روح مردم از کجاست؟ چطور شده که همه افراد مردم با اختلاف در فکر و زبان و عادت در این امر اتفاق دارند که همه عدالت و درستی را دوست میدارند، هر چند خود آنها مطابق آن عمل نکنند؟ و همه از ستم و کجی بیزارند، هر چند خودشان مطابق آن عمل بکنند؟ معلوم است که اتفاق مردم در این امر بدون مبدء و سبب حقیقی نیست. مسلماً یکی از اصول ثابتۀ این جهان یا تنها اصل ثابت این جهان که تمام جهان خلقت، تنها بر آن استوار است، حق است، و این علاقه بحق که در طبیعت تمام بشر است اختیاری نیست. جاذبه حق تمام موجودات عالم را با لقطره مجذوب خود میدارد هر چند در بسیاری از مردم بعلمی که بیشتر آن علل چنانکه عرض شد عرضی است، موجبات انحراف از فطرت فراهم گشته، بالنتیجه موافق با حق عمل نمیکنند، اگر همین عوارض طبیعت که باعث غفلت مردم گشته بمردم مجال بدهد؛ هر کس ندای فطرت خود را از اندرون خود، از عمق ذات خود، از ذرات گوشت و پوست خود می شنود که بوی میگویند: *ان شوقنا بالحق* با حق باش! بطرف حق برو! موافق با حق عمل کن! مردان حق را دوستدار! از دشمنان حق بیزار باش! تبری و تولی هم این است.

تنها ندائی که ممکن است روزی باعث سعادت آدمیان گردد همین يك نداست مردم میتوانند بهمین ندای باطن خود گوش دهند. همین ندائی که از فطرت مردم و حلقوم پیغمبران و حکیمان و از حوادث و وقایع جهان نیز بلند است، و همین نداست که ممکن است روزی باعث

سعادت آدمیان کرده و آنها را از این همه شرور و مفسد که لازمه شهوت و غضب و شیطنت است نجات بخشد.

این جا يك نکته هم بد نیست که یاد آوری شود. چون ممکن است در بعضی این خیال خلجان کند که اگر چنین است پس چرا گاهی یا غالباً، مردان حق مغلوب گشته اند، و مردان باطل غالب برای رفع این خیال این نکته را که از قرآن کریم استفاده کرده ام عرض میکنم که:

همیشه نعمت علامت سعادت و مصیبت علامت بدبختی نیست. یعنی اگر دیدید فرضاً برای کسی انواع نعمتها و موفقیتها فراهم گشته این دلیل نیست که حتماً آن کس مورد لطف خدا واقع گشته، یا اگر دیدید؛ بر کسی مصیبتی یا انواع مصائب وارد آمده؛ نشانه آن نیست که مورد غضب و خشم خدا واقع شده، بلکه هر يك از نعمت و مصیبت، ممکن است علامت لطف خدا باشد، و ممکن است نشانه قهر خدا، گاهی چون خداوند به بنده ای نظر رحمت دارد بوی نعمت و عزت میدهد، و گاهی چون نظر لطفش را از آن گرفته است، نعمتهای ظاهری را بر او تمام میکند. این در جانب نعمت، هم چنین گاهی چون به بنده نظر لطف دارد او را بمصیبتی دچار میکند و گاهی چون نظر قهر دارد؛ او را مبتلا میسازد، این هم در جانب مصیبت؛ پس خواه نعمت خواه مصیبت ممکن است اثر لطف خدا باشد و ممکن است اثر قهر و غضب خدا اینجایك سؤال پیش میآید که از کجا بفهمیم این نعمت یا این مصیبتی که بر شخص رسیده اثر لطف خدا است یا نشانه غضب او؟ جوابش این است: برای شناختن این امر آثاری است که از روی آن آثار میتوان فهمید. مثلاً آدمی که دارای نعمتی گشته، خواه آن نعمت ثروت باشد یا قدرت یا علم

یا هر چیزی دیگر ؛ هر گاه پس از آن نعمت حالات و اندیشه‌های خوب پدید آمد مثلا با آنکه ثروت مند گشته، بیشتر از وقتیکه بی چیز بود، متوجه حال تهی دستان گشت و پس از قدرت یافتن همیشه در پی دلجوئی ضعیفان و شکسته دلان بر آمد، و پس از دانا شدن درباره نادانان دلسوزی و خیر خواهی کرد خلاصه کلام، هر گاه در اثر نعمت بیشتر حالت فروتنی و خیر خواهی و نیک اندیشی در روی پدید آمد از این آثار معلوم میشود که آن نعمت از آثار لطف خدا است که بوی رسیده و خدامی خواهد، او را وسیله خیر و مجرای فیض برای دیگران قرار دهد.

حکمت محض است اگر، لطف جهان آفرین

خاص کند بنده ای، مصلحت عام را

و اگر بر عکس پس از دارا شدن نعمت؛ غفلت و قساوت بر او مستولی شد، مثلا افکارش در پی شهوات و هوسرانی و برتری جوئی گردش کرد در اندیشه کسانی که از آن نعمتها محرومند نبود، بلکه با آنها بادیده حقارت نظر کرد خودش را موجودی عالیتر دانست، خیال کرد چون بر آنها برتری داشته، این نعمت و عظمت نصیب وی گشته، قدرت و ثروت را کمند شکار گیری شهوت گردانیده شبهارا بیاده گساری و قمار بازی یا در آغوش لعبان بسر برد، روزها در پی گرد آوردن اموال دنیوی و انباشتن آنها بهرسوی تاخت؛ برای اجرای يك هوس یا برای نمایش دادن در نظر يك زن رفاصه حاضر شد مبلغهای گزاف بدهد؛ اما در مورد معالجه يك بیمار یا تربیت يك نادان یا کمک به سرمایه يك بی بضاعت و مصادف مفید دیگر، توانائی بذلو بخشش نداشت، از این گونه آثار

فهمیده میشود که آن نعمت اثر قهر خدا است ، نه اثر لطف و رحمت او همچنین است اگر کسی در هنگام مصیبت حالت رقت و تنبه و توجه بخدا و اطمینان بعدالت و رحمت خدا پیدا کرد ، معلوم میشود که این مصیبت اثر لطف خدا است که میخواهد باین وسیله آن بنده را گوشمال دهد تا بیدار شود ، یا اگر بیدار است بر کمالش بیفزاید و اگر در هنگام مصیبت بر آدمی یأس و اضطراب دست داد ، و خود را باخت ، و تن بذلت داد ، و از رحمت خدا نومید گشت ، معلوم میشود که آن مصیبت عقوبت الهی است که بوی رسیده . با توجه باین مقدمه ای که عرض شد چون در احوال مردان گذشته مطالعه میکنیم که گاهی مشمول نعمت خدا بوده اند و گاهی مورد بلا و مصیبت واقع گشته اند میفهمیم کدام يك از آنها مرد حق بوده اند ، و کدام يك آنها مرد باطل ، مثلاً افرادی که پیوسته با خاندان نبوت دشمنی میکردند ، همه مردمی بودند که در هنگام مصیبت بکلی خود را می باختند ؛ و اظهار نومیدی میکردند ، و اطمینانی باینکه خدا در سرای دیگری پاداشی در مقابل آن مصائب بآنها میدهد نداشتند ، چنانکه سخنان او آخر عمر بعض از آنها در تواریخ ذکر شده و شنیده اید و میل ندارم نام زشت آنها را ببرم و هم چنین اظهار پشیمانی و اضطراب و نومیدی که میکرده اند و همین اشخاص در هنگام نعمت چنان غافل میگشتند و طغیان می ورزیدند چنانکه مکرر شنیده اید که یکی از خلفای اموی در هنگام باده گساری باقر آن چه میکرده و چه گفت ، دیگری بر مسند خلافت با سر امام حسین علیه السلام چه میگفت ، دیگری بر تخت امارت با خواهران و فرزندان آن حضرت چه رفتاری میکرد دیگری در

غرور فرماندهی آنچه سیدالشهداء اورا پند داد نتوانست بفهمد و عاقبت پشیمانها دیده‌مینطور جباران قبل از آنها مانند فرعون و هامان و قارون و دیگران که در هنگام قدرت و ثروت کبابه خدائی میکشیده‌اند باز در هنگام بلا اظهار عجز و پشیمانی میکردند.

اما از آن طرف افرادی که ما آنها را بنام انبیاء و اولیاء میشناسیم مانند حضرت عیسی و موسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام و خاندان آنحضرت، اینها در هنگام نعمت تکبر نمیورزیدند ستم نمیکردند بلکه بیشتر بزیرستان رؤف و مهربان میگشتند موسی (ع) در هنگام نعمت میگفت

رب بما انعمت علی فلن اكون ظهیر آلله جرمین

یعنی پروردگارا در مقابل نعمتهائی که بمن داده‌ای از تو می‌خواهم که هیچگاه یا ورستم کاران نشوم حضرت محمد در هنگام قدرت و عزت بمقتضای **فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربك فحدث** بامنتهای رافت و دل‌سوزی باحوال یتیمان و اسیران و بینوایان رسیدگی میکرد، و زندگانی خود را مانند سابق از حیث خوراک و پوشاک ساده و بی‌تجمل نگه میداشت، همچنین احوال امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان را بسیار شنیده و میدانید که در هنگام نعمت دقیقه‌ای از کمک به بندگان خدا و اصلاح امور مردم غفلت نداشتند، و ذره‌ای از اموال و قدرت آنها در راه ستم و یاهوای نفس صرف نشد

علی علیه السلام میگفت: بخدا سوگند اگر هفت اقلیم زمین را تازیان آسمان مالک کردم؛ و بخواهم از قدرت خود آن اندازه سوءاستفاده کنم که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای بگیرم نخواهم کرد. در هنگام نعمت چنان بودند، در هنگام مصیبت هم صبور، بردبار، امیدوار،

راضی ، بزرگوار و مطمئن بودند چنانکه علی علیه السلام هنگامیکه سرش
باشمشیر شکافت و مرگ را معاینه میدید ؛ میگفت : «به پرورگار کعبه
قسم رستگار شدم» سیدالشهدا علیه السلام در نیمه روز عاشورا هنگامیکه تنها
مانده بود و با اهل بیت بی صاحبش وداع میکرد با آنها اطمینان و خاطر
جمعی میداد و میفرمود : بلطف پروردگار اطمینان داشته و امیدوار
باشید ، و کاری نکنید که از قدر شما بکاهد خدا شمارا حفظ میکند .
و دشمنان شمارا ذلیل میگرداند .

پس با این آثار می توانیم بفهمیم ، کیها مرد حق بوده اند و کیها
مرد باطل ، فقط اینکه کسی بوی نعمت رسیده یا کسی بلا و مصیبت باو
رسیده ، این دلیل نمی شود که آنها را بوسیله نعمت و مصیبت ؛ اهل حق
و یا اهل باطل بدانیم ، فقط باید به بینیم از نعمت یا مصیبت در آنها چه اثری
بوده ، آنچه هم که باید همه افراد در همه احوال در نظر داشته باشند و
بر خیر آنهاست ، این است که خودشان در هر کاری که میخواهند بکنند
بین خود و خدا ؛ اگر دیدند این کار موافق حق واقعی است نه حق
ادعائی . و موافق رضای خدا هست ، و از راستی قلب خود آنها از صحت
عمل ، اطمینان و ایمان دارد ، بکنند ؛ و گرنه خدا و حق را بر همه
خیالات و اغراض مقدم بدانند ؛ که همه اینها نابود میشوند و خدا
باقیست ، ما عند کم ینفد و ما عند الله باق ، امیدواریم مردم ، عموماً
جهل و خود پسندی و لجاج و عناد را کنار بگذارند و از روی خلوص و
حقیقت حق را مبدء اعمال شخصی و اجتماعی خود قرار دهند ، تا به بینند
خدا چگونه یاور آنها خواهد بود و خیر آنها را پیش خواهد آورد .